

انقیاد «جان استوارت میل»^۱

دیوید استو

مترجم: محمد زارع

سیسرو^۲ حدود سال ۴۴ قبل از میلاد نوشته است: «هیچ عقیده‌ای به اندازه اعتقاد برخی از فلاسفه مهمل نیست». البته این نوشته وی تکرار یک اعتقاد رایج در همان زمان بوده است و بنابراین فلاسفه در اعتقاد به آرای مهمل و بی‌معنا شهرتی دیرینه دارند. البته قابل انکار نیست که این شهرت دارای اساسی معتبر و موجه است.

با این همه، سخن سیسرو عملاً صحیح نیست؛ آرای مهمل و بی‌معنای زیادی وجود دارد که هیچ فیلسوفی هرگز بدان معتقد نبوده است. مثلاً هیچ فیلسوفی در عهد باستان، در قرون وسطا یا در عصر جدید معتقد نبوده است که توان عقلی زنان، رویهمرفته، برتر از توان عقلی مردان است. البته فرض من آن است که مهمل بودن این عقیده مورد تأیید همگان است. به عنوان کسی که بخش اعظم عمر خود را صرف مطالعه آثار فلاسفه کرده‌ام، تاکنون به موردی برخوردادم که فیلسوفی چنین اعتقادی داشته باشد و بنابراین، به خود جرأت می‌دهم که بگویم هیچ فیلسوفی چنین اعتقادی نداشته است.

۱. منبع مقاله: Philosophy, Vol. 68, No. 263

2. Cicero

شگفت‌تر اینکه همین مطلب در مورد برابری توان عقلی زنان با مردان، لااقل در اظهارات علنی و عمومی فلاسفه نیز صادق است. در هیچیک از آثار و مکتوباتی که فلاسفه جهت انتشار نوشته‌اند تاکنون ندیده‌ام که برابری عقلی زن و مرد بیان شده باشد و به طریق اولی، هیچ نوشته‌ای را سراغ ندارم که در آن، فیلسوفی غیر از بیان صرف این عقیده، برای اثبات آن برهان نیز اقامه کرده باشد. (البته باید اضافه کنم که به علت عدم اطلاع دقیق از فلسفه فمینیستی ۲۰ سال اخیر سخن من شامل فلاسفه بعد از ۱۹۷۰ نمی‌شود).

تنها فیلسوفی که به نظریه برابری عقلی زن و مرد اعتقاد داشت، جان استوارت میل بود. تنها فیلسوف معتقد به این نظریه که می‌شناسم، میل است، اما اعتقاد وی به این نظریه را فقط از لابلای نامه‌ها و یادداشتهای روزانه او می‌توان دریافت. او در هیچیک از مکتوبات خود که به قصد انتشار نوشته شده بود، نه از نظریه برابری دفاع کرده و نه حتی به بیان آن پرداخته است. او فقط گاهی در برخی از نوشته‌های منتشر شده خویشتن اشاراتی به اعتقاد خود به این نظریه کرده است، اما هرگز از حد اشاره پافراتر نگذاشته است.

جایی که بیش از همه انتظار می‌رفت میل در آن به دفاع از نظریه برابری بپردازد کتاب انقیاد زنان (۱۸۶۹) است. خواننده با مطالعه کتاب فکر می‌کند که میل در اینجا به دفاع از نظریه برابری خواهد پرداخت یا به عبارت دیگر، باید به دفاع از آن بپردازد، اما او این کار را نمی‌کند. او در این اثر حتی به بیان نظریه برابری هم مبادرت نمی‌کند.

گرچه ممکن است این عدم تمایل به دفاع از نظریه برابری به صورت مکتوب، ماحصل عقل سلیم میل قلمداد شود، اما این امتناع برای بحث انقیاد زنان مهلک بود. هدف کتاب آن بود که نشان دهد زن و مرد باید در برابر قانون، حکومت و جامعه برابر باشند و استدلال

میل برای رسیدن به چنین نتیجه‌ای بر مقدماتی تجربی و واقعی بنا شده بود. البته او به عنوان یک فرد معتقد به مکتب اصالت سود نمی‌توانست مطالبی چون «حق طبیعی» یا «حق انسانی» را که بنوام «مهملات بی‌معنا» خوانده بود، مقدمه استدلال خویش قرار دهد. او استدلال خود را بر «اصل سودمندی» نیز بنا نکرد، چون مخاطبان وی در اینجا معتقدان به این مکتب نبودند. استدلال او در این کتاب اساساً بر واقعیات^۱ یا لااقل واقعیات ادعایی، روانشناختی و تاریخی بنا شده است. به طور خلاصه، بر اساس این واقعیت ادعایی هیچ فرق شناخته شده‌ای از نظر نوع یا کمیت بین دو جنس زن و مرد وجود ندارد که بتواند تبعیضات حقوقی و سایر محدودیتهای اعمالی در حق زنان را در سال ۱۸۶۹ توجیه کند.

بنابراین، استدلال میل قطعاً ایجاب می‌کرد که او عدم تفاوت بین دو جنس، علی‌الخصوص به لحاظ توان عقلی را، بیان کند، اما همانطور که گفتم وی عمداً از این کار امتناع می‌کند.

در نتیجه، موقعیت او در اینجا دقیقاً شبیه دوندهای است که در آغاز خط مسابقه با دست و پای بسته حاضر شده باشد. استدلال میل در اینجا کاملاً مدیون شوهران بیرحم و خشنی است که در جای جای نوشته او ظاهر می‌شوند، چون تقریباً اولین حرفی که این شوهران بر زبان می‌رانند این بود که نقصان مشهود توان عقلی زنان، محدودیتهای اعمالی در حق آنها را موجه می‌سازد. پاسخ میل چه می‌توانست باشد؟ او هم مانند سایرین می‌پذیرد که نقصان عقلی (مثلاً نقصان عقلی کودکان نسبت به بزرگسالان یا انسانهای پست‌تر نسبت به انسانهای عادی) می‌تواند دلیلی موجه برای رفتار نابرابر باشد و ادعا نمی‌کند که توان عقلی دو جنس یکسان و برابر است. بنابراین، او در اینجا

از پاسخ گفتن به جان بول^۱ باز می ماند.

حال با توجه به اینکه میل به نظریه برابری معتقد بود، سؤال این است که اگر او فکر می کرد می تواند به خوبی از آن دفاع کند، چرا در آثار منتشره خود به بیان آن مبادرت نمی کند؟ من نتوانسته ام پاسخی برای این پرسش بیابم. مسأله برابری عقلی زن و مرد در روزگار او مسأله ای غیر قابل ذکر (چون موضوع جلوگیری از حاملگی) یا خطرناک (چون برابری اقتصادی) هم نبود. لذا فکر می کنم که میل می دانست که نمی تواند استدلال و برهان درستی برای نظریه برابری ارائه کند و اگر واقعاً چنین باشد، می توان نتیجه گرفت که او در حالی به این نظریه اعتقاد داشت که خود، مبانی و شواهد آن را ناموجه و ناکافی می دانست.

بهترین مبنا و شاهد خوب برای اعتقاد به عدم برابری توان عقلی زن و مرد نقصان عمومی و بارز عملکرد عقلی زنان در گذشته است. البته خود میل این مطلب را به عنوان یک واقعیت تصدیق می کند، لیکن ارج و اهمیت شایسته ای بدان نمی دهد. او سر سخنان پایبندی خود را به عقیده ای که می توان آن را «برون گرایی» نهضت روشنگری سده ۱۸ نامید، حفظ می کند. مطابق این عقیده، انسانها به وسیله شرایط و محیط بیرونی خود ساخته می شوند. بدین ترتیب او فکر می کند نقصان عملکرد عقلی زنان در گذشته ناشی از شرایط و محیط گذشته آنان یعنی آموزش ناقص، موانع موجود بر سر راه انتخاب مشاغل فکری و غیره بوده است و آن نقصان با توجه به این شرایط تقریباً قابل توجیه و تبیین است.

با این حال، میل به طور کامل به برون گرایی اتکا نمی کند. بی تردید، مهمات و یاوه گوییهای برخی از متفکران اولیه نهضت روشنگری در نتیجه اعتقاد به برون گرایی - مثل این سخن مهمل و یلیام

گادوین^۱ که می‌گوید پیری و مرگ انسان کلاً معلول «نهادهای غلط و کذایی» است - میل را از انجام چنین کاری باز داشته بود. بنابراین، میل سخن برون‌گرایان خالص را که لزوماً باید بگویند و می‌گفتند - و هم‌اکنون نیز می‌گویند - چیزی به عنوان طبیعت زن وجود ندارد، نمی‌گوید. او در عوض می‌گوید که طبیعت زن از یک سو و آموزش مناسب و سایر نیازهای وی از سوی دیگر، تاکنون به طور کامل ناشناخته مانده است و باید هم چنین باشد. میل ادعای جهل کامل ما نسبت به طبیعت زن را پنج مرتبه در طول این کتاب کوچک خود تکرار کرده است.^(۱)

تا آنجا که من اطلاع دارم این دعوی، ادعایی کاملاً نو و تازه بود و میل می‌دانست که این ادعا برای بسیاری از خوانندگان یک دعوی خوشایند است. کدام لیبرالی است که از شنیدن پیام خوش تحقیق بیشتر لازم است خوشحال نشود؟ البته همین دعوی برای برخی از خوانندگان، علی‌الخصوص فمینیستها، ناخوشایند بود، چه آنها حتی در سال ۱۸۶۹، مثل همیشه، معتقد بودند آنچه باید انجام شود تحقیق بیشتر در طبیعت زن نیست، بلکه ایجاد تغییرات بیشتر به نفع زنان است. اگر شما پیش‌فرضها و مبانی فمینیستها را بپذیرید، نمی‌توانید توقع دیگری جز همین دیدگاه از آنها داشته باشید، درست همانگونه که در عصر حاضر نمی‌توانید از سیاهان آمریکا انتظار داشته باشید که از انجام تحقیقات تطبیقی بیشتر درباره‌ی توان عقلی نژادهای مختلف استقبال نمایند.

اما جدای از خوشایند بودن یا نبودن ادعای میل، خود دعوی او، آشکارا غیر قابل قبول بود. انسانها به هر حال از زمانهای قدیم مطالب زیادی را درباره‌ی طبیعت جنس ماده حیواناتی همچون اسب، سگ، گاو، گوسفند، بز و پرندگان می‌دانستند و بالطبع مطالب فراوانی را نیز

1 . William Godwin

در باره نحوه اهلی کردن و سایر عوامل محیط بیرونی آنها فراگرفته بودند. تا سال ۱۸۶۹، دست‌کم برخی از مردم چیزهای زیادی را در باره تفاوت‌های جنس نر و ماده حتی در میان جانوران دریایی، حشرات و گل‌ها می‌دانستند، ضمن آنکه مطالعه در باره تفاوت دو جنس مذکر و مؤنث انسانی بسیار جالبتر از مطالعه در باره هریک از آن جانداران و مطالب قابل مطالعه بسیار سهلتر در دسترس بوده است. اینکه این موضوع برای میل کتابی ناگشوده بوده باشد به سهولت باورکردنی است، اما اعتقاد به اینکه تا سال ۱۸۶۹ هیچ‌کس دیگری هم ذره‌ای اطلاع از آن نداشته است، ممکن نیست.

به هر حال این چیزی است که میل بارها و بارها تکرار می‌کند: «من معتقدم مادامی که زن و مرد در چارچوب روابط فعلی‌شان مورد مطالعه قرار گیرند هیچ‌کس نمی‌تواند چیزی از طبیعت آنها بداند و نمی‌داند».^(۲) اگرچه او در اینجا از روابط «فعلی»‌شان سخن می‌گوید اما مشخص است که منظور او بی‌تردید روابط «فعلی یا گذشته» آنهاست. اگرچه ممکن است نهضت روشنگری در سال ۱۸۶۹ هنوز خیلی ناقص بوده باشد، لیکن همه اشخاص روشنفکر می‌دانند که هر عصری نسبت به عصر بعدی تاریخ فکر تر است.

شاید تصور شود که این گزاره که «هنوز هیچ‌کس چیزی در باره طبیعت دو جنس (مذکر و مؤنث) انسانی نمی‌داند» برای سیر کردن اشتهای یاهو گویی هر فیلسوفی کافی باشد، اما برای میل کافی نبود، زیرا او برای تکمیل این گفته خود دوبار عملاً در همان پاراگرافی که این دعوی را اعلام کرده است آن را نقض می‌کند. من پاراگراف مزبور را بعد از یک توضیح نقل می‌کنم.

فرض کنید در باره طبیعت یک شیء، مثلاً شیء^x پرسش کنیم و فرض کنید پرسش ما مشخصاً این باشد که شکل طبیعی یا مناسب^x چگونه است؟ کروی است یا مسطح، مدور است یا شکل دیگری دارد؟ حال اگر فردی بگوید که هیچ‌کس چیزی در باره شکل طبیعی^x نمی‌داند

و در عین حال مدعی شود که شکل بعضی از x ها بر اثر فلان چیزها از حالت عادی خارج شده است، در آن صورت دچار تناقض شده است. تناقض در اینجا بسیار آشکار است و به حدی آشکار و بدیهی است که تحلیل جزییات آن به زحمتش نمی‌ارزد. تناقض زمانی آشکارتر و برجسته‌تر می‌شود که همین فرد - که مدعی است هیچ‌کس چیزی در باره شکل طبیعی x نمی‌داند - ادعا کند که شکل طبیعی همه x های رویت شده، یعنی شکل همه x ها در گذشته و حال، دچار تحریفات جدی شده است. اگرچه بعید به نظر می‌رسد اما تناقض‌گویی میل، همانطور که پاراگراف ذیل نشان می‌دهد، از همین نوع است:

«من بر اساس عقل سلیم و بر مبنای شاکله ذهن بشری معتقدم مادامی که زن و مرد در چارچوب روابط فعلی‌شان مورد مطالعه قرار گیرند هیچکس نمی‌تواند چیزی از طبیعت آنها بداند و نمی‌داند. [با حذف جمله بعدی، پاراگراف اینگونه ادامه می‌یابد] آنچه اکنون طبیعت زن شمرده می‌شود، آشکارا چیزی ساختگی - نتیجه محدودیتهای تحمیلی در بعضی جهات و تحریکات غیر طبیعی در جهاتی دیگر - است.»^(۳)

میل در عبارت دوم که حتی به اندازه یک جمله هم از دعوی قبلی وی فاصله ندارد دچار تناقض می‌شود و می‌گوید:

«... همانطور که مکرراً گفته‌ام از نظر من احمقانه است کسی ادعا کند که می‌داند شاکله طبیعی زن کدام است و کدام نیست، کدام می‌تواند باشد و کدام نمی‌تواند باشد. در ارتباط با شکل‌گیری طبیعی شخصیت زن، آنها همیشه در چنان شرایط غیر طبیعی نگهداشته شده‌اند که طبیعت آنها فقط تحریف شده و پوشیده مانده است...»^(۴).

چنین تعارض بارزی می‌بایست قاعدتاً پیشتر از این، مورد توجه قرار می‌گرفت، ولی من در هیچیک از آثار منتشر شده تاکنون ندیده‌ام که به آن اشاره شود. البته باید اضافه کنم که من متخصص

آثار میل نیستیم. البته اگر تعارض فوق‌الذکر یک لغزش و خطای منحصر به فرد و شخصی استوارت میل بود، قابل چشم‌پوشی و اغماض بود، اما واقعیت کاملاً خلاف آن است. فمینیستها همیشه عمیقاً برون‌گرا و ضدزیست‌شناسی بوده‌اند و باید هم باشند. در حال حاضر تقریباً همه آنها در این جهت تا آنجا پیش رفته‌اند که حتی منکر چیزی به نام طبیعت زن هستند. با این حال همه فمینیستها در همه زمانها همانند استوارت میل معتقد بوده‌اند که انقیاد زنان به مردان غیرطبیعی^۱ است.

یقیناً میل معتقد نبود که جهل ما نسبت به طبیعت زن دردی علاج‌ناپذیر است. برعکس، او امیدوار بود که این جهل به زودی رفع شود. رفع این جهل قرار بود یکی از آثار آن «آزمایشهای زندگی» باشد که وی از انتشار و گسترش آن در درباب آزادی (۱۸۵۹) به شدت دفاع و طرفداری می‌کند.

میل هرگز به صراحت نمی‌گوید که این «آزمایشها» چیست. البته ما می‌دانیم که این آزمایشها همگی به برقراری ترتیبات جدیدی بین زن و مرد در ارتباط با زناشویی و مالکیت مربوط می‌شدند. علاوه بر آن، مطمئن هستیم که این آزمایشها در مقایسه با آزمایشهای مورد نظر برخی افراد دیگر مانند مارکس و باکونین در ارتباط با مالکیت و زناشویی که اروپاییان را به انجام آن تشویق می‌کردند، معتدلتر و کوچکتر بوده‌اند. در هر حال همین مختصر، همه مطالبی است که با اطمینان می‌توان درباره آنها سخن گفت.

«آزمایشهای» مورد نظر میل هرچه بوده باشند، پرسش این است که چرا او انتظار داشت این آزمایشها، یا برخی از آنها، طبیعت زن را معلوم نمایند. در گذشته، مرد و زن ترتیبات متنوع و گوناگونی را در ارتباط با زناشویی و مالکیت اتخاذ کرده بودند و در حال حاضر هم ترتیبات بسیار متفاوتی در باب این دو موضوع در نقاط مختلف دنیا وجود دارد. همه این ترتیبات مختلف و متنوع در ارتباط با زناشویی و

مالکیت را می‌توان به اندازه ترتیبات احتمالی آتی، «آزمایشهای زندگی» شمرد، اما طبق نظر میل همه این «آزمایشهای» پیشین عملاً موجب پنهان‌سازی یا تحریف طبیعت زن شده‌اند. در این صورت، چرا او تصور می‌کند که پاره‌ای از «آزمایشهای» آینده طبیعت زن را آشکار خواهند ساخت؟

راستی این آزمایشها چگونه آن را آشکار خواهند کرد؟ و اگر زمانی بالاخره روابط طبیعی بین زن و مرد برقرار شود، ما چگونه می‌توانیم آن را دریابیم؟ آیا میل فکر می‌کرد که اگر زن و مرد زمانی در آینده و در جایی بتوانند بالاخره رابطه صحیح بین خود را برقرار نمایند، پرندگان و زنبورها با به هم زدن ناگهانی بالهای خود، این خبر خوش را به همه اطلاع خواهند داد؟ به احتمال قریب به یقین، نه. بنابراین ما چگونه می‌توانیم به این مطلب پی ببریم؟ در واقع هیچ راه سریعی برای پی بردن به مسائل طبیعی در زندگی انسانی وجود ندارد و تنها راه ممکن، کند و تدریجی است و آن مشاهده ویژگیهایی در زندگی انسانی است که همیشه و در همه جا حضور دارند و با مجدانه‌ترین تلاشها برای نابودیشان نیز از بین نمی‌روند. بسیاری از این خصایص و ویژگیها قبلاً شناخته شده و معلوم هستند. یکی از اینها وضع حمل و تغذیه اطفال است که عمدتاً توسط زنان انجام می‌شود. یکی دیگر، محافظت از زنان و اطفال و تهیه آذوقه برای آنهاست که عمدتاً توسط مردان انجام می‌شود. یکی دیگر، حد و حدود خاص و مستقل آنها از یکدیگر است. یکی دیگر نابرابری نسبی یا انقیاد اجتماعی است. یکی دیگر، حد و حدود در مالکیت شخصی است و بالاخره یکی دیگر هم تبعیت نسبی زنان از مردان است.

میل، این پرسش بدیهی را طرح می‌کند که اگر دو جنس هیچ فرقی به لحاظ توانایی عقلی با یکدیگر ندارند، پس چرا هیچ زنی شکسپیر، داوینچی، نیوتن یا موزارت نشده است؟ اما این مسأله، همانطور که پیشتر گفتیم، برای میل یک مسأله دشوار و سنگین نیست. در

نظر او، شرایط بیرونی دو جنس در گذشته احتمالاً آنچنان متفاوت بوده است که این واقعیت زشت خلی در نظریه برابری ایجاد نمی‌کند، اما پرسش کوچکتری نیز در اینجا وجود دارد که به اعتراف خود میل، او را با مشکل خاصی مواجه می‌سازد و این پرسش به نقاشی و طراحی مربوط می‌شود. اینها هنرهایی بودند که عده کثیری از زنان در طی چند قرن گذشته نه تنها در اشتغال به آن آزاد بودند، بلکه جهت اشتغال در آنها به شدت نیز تشویق می‌شدند. با این حال، چرا نتیجه کارشان حتی در این زمینه‌ها نیز هم‌تراز کار مردان نیست؟

رد شدن از سوراخ سوزن و باز ماندن از عبور از میان دروازه حتی در مثل هم خنده آور است. سؤال کوچک میل فی نفسه سؤالی بسیار خوب و بجاست و نشان می‌دهد که او بیطرفی همیشگی خود را حتی در موضوع زن نیز کاملاً از دست نمی‌دهد، لیکن پاسخی که او به این پرسش می‌دهد، نه تنها مضحک، بلکه خجالت آور است. پاسخ او این است که زنانی که در گذشته نقاشی یا طراحی می‌کردند همه... آماتور بوده‌اند.^(۵) پاسخ میل که تقریباً همه این زنان نقاش و طراح آماتور بوده‌اند، موجب تأسف خواننده می‌شود اما بدتر از آن، این است که چنین فیلسوفی در همین نقطه به کار تبیین مسأله پایان می‌دهد؛ مطمئناً میل می‌توانست تحقیق خود را کمی بیشتر ادامه دهد؛ چرا همه یا تقریباً همه زنان نقاش و طراح آماتور بودند؟ پاسخ این سؤال کاملاً، و در واقع در دنا کانه، روشن است. علت آن همان چیزی است که تقریباً همه ما را تقریباً در همه فعالیتها و کارهایمان مثل نقاشی، ماهیگیری، نویسندگی، درودگری، پرورش گیاهان و سایر کارهای دیگر آماتور می‌سازد و آن این است که هیچکس و یا تقریباً هیچکس، تولیدات ما را در این زمینه‌ها آنچنان ارزشمند نمی‌شمارد که در ازای آن به ما پول پرداخت کند.

استوارت میل خدمات ارزشمندی به فلسفه کرده است، اما تقریباً همه آنها از نوع غیر معمول و به عبارت دیگر ناخواسته و غیرارادی

بوده‌اند. خدمات او به صورت ارتکاب فاحش اشتباهات مهم صورت گرفته است. بنابراین، خدمات او به فلسفه شبیه خدمات غیرارادی و ناخواسته در یانوردان گذشته به علم جغرافی است که کشتیهایشان ناگهان در اثر برخورد با صخره‌های ناشناخته از حرکت باز می‌ایستاد.

مشهورترین نمونه آن، که شایسته چنین شهرتی نیز هست، اشتباهی است که میل در باره خواستی^۱ و خواسته^۲ در پاراگراف سوم فصل چهار کتاب مکتب اصالت سود (۱۸۶۳) مرتکب می‌شود. سخن او، اگرچه به سختی باورکردنی است، این است که نسبت خواستی با آنچه که واقعاً خواسته می‌شود عیناً نسبت دیدنی با دیده شده و شنیدنی با شنیده شده است، گویی «خواستنی» به معنای «می‌تواند خواسته شود» یا «دیدنی» به معنای «باید دیده شود» است!

خطای مشهور دیگر او در کتاب منطق (۱۸۴۳) در پاسخ به هیوم در خصوص مسأله استقراء است. هیوم، در واقع، پرسیده بود که چگونه می‌توان از تجربه آموخت؟ مثلاً چگونه می‌توان عقلاً چیزی از گذشته در باره آینده استنتاج کرد؟ میل در طول باب سوم نسبتاً طولانی کتاب منطق خویش توانسته است به نحوی با این پرسش، که سؤال واقعاً بی‌معنایی است، کنار آمده و خشمگین نشود، ولی در فصل ۲۱ نهایتاً کاسه صبر او لبریز می‌شود و با عصبانیت (در واقع) می‌گوید: ما از تجربه می‌آموزیم که می‌توان از تجربه آموخت، پاسخ نامناسبی که خود میل برای اختفای آن تلاش چندانی به عمل نمی‌آورد.

خطای سوم او کمتر مشهود بود و بدین جهت ۸۰ سال طول کشید تا نمایان شود و آن این است که میل گفته بود:
"استنتاج گزاره «همه قوها سفیدند» از گزاره «همه قوهای اروپایی سفیدند» نمی‌تواند استقراء صحیحی بوده باشد، چون معلوم شده است که نتیجه آن غلط است."^۳ همانطور که جی. ام. کینز

1 . Desirable

2 . Desired

3 . J. M. Keynes

خاطر نشان ساخته است، قاعده ملحوظ در این حکم نقض ناپذیر است، زیرا در این صورت هر نظریه علمی که نهایتاً معلوم شود معیوب بوده، هرگز نمی‌توانسته است شواهد استقرائی معتبری بر له خود داشته باشد.^(۷)

خطاها و اشتباهات فوق‌الذکر خدمات واقعی و ارزشمندی برای فلسفه هستند، هرچند که به طور ناخواسته و غیرارادی انجام گرفته‌اند. گاش می‌توانستم حتی ناخواسته، یک دهم خدمتی را که میل در جهت تعلیم و آموزش دانشجویان آینده فلسفه کرده است، انجام دهم. اغلب خطاها در فلسفه یا مهم نیستند یا چندان آشکار نیستند که به سهولت نمایان شوند. سخن ال. تی. هابهاوس،^۱ که در واقع تمجید شایسته‌ای از میل است، کاملاً درست است که می‌گوید: میل مانند همه فلاسفه دیگر مرتکب خطاها و اشتباهاتی شده است، لیکن برخلاف اکثر آنها مطالب خویش را طوری نوشته است که می‌توان خطاهایش را پیدا کرد.^(۸)

خطای محوری کتاب انقیاد زنان خطایی است که شایسته است در کنار خطاهای فوق‌الذکر بیان شود. منظور من خطای پیوند زدن گزاره «من می‌دانم که انقیاد زن در برابر مرد غیر طبیعی است» با گزاره «طبیعت زن کاملاً ناشناخته است یا اصلاً چیزی به نام طبیعت زن وجود ندارد» است، زیرا میل در اینجا نیز همانند سه مورد پیشین به سادگی، سخن بی‌معنایی را که میلیونها انسان دیگر به طور مبهم قبلاً بیان کرده بودند یا اصلاً بیان نکرده بودند، به صورت صریح و آشکار اظهار کرده است.

کتاب انقیاد زنان همانند جزوه‌های جان میلتون^۲ درباره طلاق، نوشته‌ای مضحک و غیرقابل باور است و ریشه و منبع آن کاملاً شبیه ریشه و منبع همان جزوه‌هاست. اولاً، نویسنده در اینجا مردی است با

۱۶۴

جزوه و دانشگاه / ۲۲

عقلی قوی، میل جنسی ضعیف و اعتماد به نفسی وافر که جهان در شرف بازسازی با نوشته‌های اوست. این مرد قبلاً هیچ علاقه خاصی به ازدواج، طلاق یا اقتصاد خانواده نداشته است. اینها موضوعاتی هستند که علی‌رغم همه اهمیت‌هایی که در زندگی روزانه دارند، اهمیت زیادی در مباحث فکری نداشتند، اما ناگهان واقعه‌ای رخ می‌دهد که در تمام موارد، برخورد با دو نیروی فوق‌العاده قوی یعنی خودبزرگ‌بینی مذکران بزرگسال و غرور نویسندگان، شمرده می‌شود.

همسر آقای میل‌تون، دختر ۱۷ ساله (یعنی کمتر از نصف سن میل‌تون) بدشمنی است که بعد از گذشت یک ماه از ازدواجشان از خانه فرار می‌کند و به هیچ وجه حاضر نمی‌شود که به خانه برگردد تا اینکه در اثر ناتوانی مالی پدرش و جنگ داخلی مجبور می‌شود به عنوان تنها راه‌گریز از تهیدستی و فقر به خانه شوهر بازگردد. آقای استوارت میل هم ارتباطی نزدیک ولی غیرجنسی با همسر تاجر موفقی به نام جان تیلور که دارای چند فرزند از او بود، برقرار می‌کند. نتیجتاً میل با دل‌تنگی و ملالت در می‌یابد که بعضی از درهایی که قبلاً در لندن به روی هر دوی آنها باز بود، اینک بسته شده است.

آیا این وقایع، بلایای آسمانی هستند؟ آیا اینها زخمهای مهلک و کشنده هستند؟ البته که نیستند و حتی شباهتی به آن ندارند. این گونه مواجهه با خودبزرگ‌بینی مردان هزاران بار در روز و در تمام نقاط دنیا رخ می‌دهد و همیشه هم رخ داده است، اما وقتی چنین مواجهه‌هایی با امثال میل‌تون و میل - یعنی افرادی که نویسندگی و انجام اصلاحات صرفاً حرفه‌شان نیست بلکه دغدغه‌شان هم هست - صورت می‌گیرد در آن صورت این علت‌های کوچک و بی‌اهمیت لزوماً باید آثار بزرگی در پی داشته باشند.

حالا چون ماری میل‌تون جوان فوراً و بدون معطلی به خانه شوهر و فرمانبرداری از آقای میل‌تون برگشته است، پس همه عالم

مسیحیت باید « آئین و قاعده تازۀ طلاق » را از شوهر او، که از سر حُسن تصادف یا مشیت لایتناهی خداوند آن را در طی ماه عسلشان نوشت و به سرعت به زیور طبع آراست، بیاموزند و چون زنان میزبان در لندن دماغ آقای جان میل و خانم هاریت تیلور را سوزاندند، پس تمدن اروپایی باید بپذیرد که خودش را به « آزمایشها زندگی » بی شمار، بی انتها و نامعلوم، تجزیه و تقسیم کند.

سیلی از جوهر قلم به راه می افتد. آتشفشان براهین، استدلالهای نقلی مبتنی بر کتاب مقدس، براهین تجربی، اخلاقی، مابعدالطبیعی، استدلالات تاریخی، کمدی - تاریخی و شبانی - کمدی منفجر می شود، اما غالب این استدلالها و براهین، همانند استدلالهای کتاب انقیاد زنان، مضحک و خنده دارند.

□ بی نوشتها

۱. به 22، pp. (The Subjection of Women (M. I. T. Press, Cambridge, Mass., and London, 1970).

رجوع شود. همه ارجاعات من به این نسخه کتاب میل 24, 27, 57, 68

است.

۲. همان، ص ۲۲

۳. همان

۴. همان، ص ۵۷

۵. همان، ص ۷۲

۶. منطق، باب سوم، فصل ۳، بخش ۳

7. A Treatise on Probability (London, Macmillan, 1921), p267-268

۸. من این مطلب را مدتها قبل در یکی از نوشته های هابهاوسی خوانده ام، اما دوباره نتوانستم آن را پیدا کنم. اگر کسی منبع آن را اعلام کند، بسیار سپاسگزار خواهم شد.

۱۶۶

جوزه و دانشگاه / ۲۲

+